

داستان نویسی اقلیمی کرمانشاه

دکتر رضا صادقی شهپر¹

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد همدان

چکیده:

اقلیم‌گرایی در داستان‌نویسی معاصر ایران به طور جدی از دهه‌ی هزار و سیصد و سی شمسی آغاز می‌شود و در دهه‌های چهل و پنجاه به اوج خود می‌رسد. داستان‌های اقلیمی غالباً بازتاب دهنده‌ی ویژگی‌ها و عناصر مشترکی چون فرهنگ و باورها و آداب و رسوم یک منطقه‌ی جغرافیایی هستند. در میان حوزه‌های پنج‌گانه‌ی داستان نویسی اقلیمی ایران، باید از حوزه‌ی داستان نویسی اقلیمی غرب یا کرمانشاه هم یاد کرد که هویت مستقلی دارد و اتفاقاً عمر آن تقریباً به قدمت داستان نویسی مدرن ایران است، چرا که نخستین داستان اقلیمی که در سال هزار و سیصد و پنج شمسی چاپ شده به همین منطقه تعلق دارد. در این مقاله داستان‌های اقلیمی کرمانشاه، در محدوده‌ی زمانی انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی معرفی و بررسی شده‌اند.

کلید واژه:

داستان‌نویسی معاصر ایران، داستان اقلیمی، کرمانشاه.

1 . Sadeqishahpar@yahoo.com

تاریخ پذیرش: 90/10/11

تاریخ وصول: 90/08/23

مقدمه :

در داستان‌نویسی غرب ایران، استان کرمانشاه حضوری زنده و چشمگیر دارد و بیشتر حوادث و ماجراهای داستانی در شهر کرمانشاه و نواحی اطراف آن رخ می‌دهند. از سوی دیگر، داستان نویسان اقلیمی مورد بحث در این پژوهش، زادگاهشان کرمانشاه و اطراف آن است. از این‌روی، بیراه نیست اگر نام داستان نویسی اقلیمی کرمانشاه را بر آثار نویسندگان آن برنهمیم. باز به همین سبب است که منتقدی می‌نویسد: «پیشینه‌ی داستان نویسی کرمانشاه، به قدمت داستان نویسی ایران است به دلیل آنکه در تاریخ داستان نویسی ایران، کرمانشاه هم همواره حضور فعال داشته است. در بین نویسندگان انگشت شمار رمان‌های تاریخی در نیمه‌ی سده‌ی آخر دوره‌ی قاجاریه، محمد باقر میرزای خسروی با کتاب سه جلدی شمس و طغرا (ماری ونیسی، طغرل، هما) حضور بارزی دارد و در میان نسل اول از داستان نویسان ایران نیز، علی شیرازپور پرتو، معروف به شین پرتو (متولد 1286 ش، کنگاور) یک حضور تاریخی دیگر است. او همان کسی است که نخستین داستان کوتاهش «شب بد مستی» در سال 1310 به همراه داستان «سایه‌ی مغول» و «دیو ... دیو» از نویسندگان صاحب نامی چون صادق هدایت و بزرگ علوی، در مجموعه‌ی تاریخی و معروف انیران چاپ شد ... در فهرست نویسندگان نامدار نسل دوم ایران هم، دست کم پنج نفر، تعلق جغرافیایی به این منطقه دارند: علی محمد افغانی، مهشید امیرشاهی، علی اشرف درویشیان، منصور یاقوتی و لاری کرمانشاهی. اما در این میان، سبک و صدای امیرشاهی و لاری، به رغم بعضی اشتراکات ادبی و اندیشه‌گانی در گزینش رگه‌های خاص اقلیمی، در کل متفاوت، مستقل و ناهمسو با سه نویسنده‌ی دیگر است.» (شیری، 1383: 54)

نگارنده بر آن است که به این فهرست بالا، نام احمد خداداده‌ی گُرد دینوری⁽¹⁾ را هم باید اضافه کرد. وی کسی است که رمان روز سیاه کارگر را در سال 1305 شمسی در کرمانشاه منتشر کرده است و آن، نخستین رمان اقلیمی روستایی در ادبیات داستانی معاصر ایران بوده و نویسنده اش بر همه‌ی اقلیمی نویسان ایران، فضل تقدّم دارد.

بنابراین، در محدوده‌ی زمانی انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، اقلیمی نویسان حوزه‌ی داستان نویسی اقلیمی غرب (کرمانشاه)، احمد خداداده‌ی گُرد دینوری، علی اشرف درویشیان، منصور یاقوتی و علی محمد افغانی - در دو رمان شادکامان دره‌ی قره سو و

شوهر آهو خانم - هستند. البته افغانی در حاشیه‌ی این جریان قرار دارد و از میان آثار متعدد او تنها دو رمان مذکور، در بخش اقلیمی قرار می‌گیرند و با اندکی مسامحه می‌توان آن‌ها را آثاری اقلیمی و هماهنگ با مشخصه‌های اصلی داستان‌های اقلیمی به شمار آورد. این نویسندگان در داستانهای‌شان ویژگی‌های اقلیمی منطقه‌ی غرب، همچون طبیعت بومی، صور خیال اقلیمی، مکان‌ها و مناطق بومی، زبان و گویش محلی، ترانه‌های عامیانه، باورها و آداب و رسوم محلی، مشاغل و حرفه‌ها، مسایل دهقانی و شیوه‌ی ارباب و رعیتی رایج در روستاها را نشان می‌دهند. همچنین بازتاب عریان، خشن و خشم آلود فقر، نگرش حزبی و آرمان خواهانه‌ی نویسندگان به مسایل و مشکلات مردم، رئالیسم و عکس برداری دقیق از واقعیت‌ها با ته مایه‌ی ناتورالیستی، همدردی و همسویی با فرودستان اجتماع و برانگیختن خشم و احساسات توده‌ها و دهقانان نسبت به فاصله‌های طبقاتی، مهمترین و بارزترین مشخصه‌ی داستانهای اقلیمی کرمانشاه است.

لازم به توضیح است که در این مقاله، به بررسی داستان‌های اقلیمی غرب در محدوده‌ی زمانی انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی پرداخته شده است.

داستان اقلیمی⁽²⁾

داستان اقلیمی در زبان لاتین معمولاً به نام Regional novel (رمان محلی یا ناحیه‌ای) خوانده می‌شود. در همه‌ی فرهنگ‌ها و دایرة المعارف‌های ادبی در تعریف داستان اقلیمی عموماً بر وجود عناصر مشترکی همچون فرهنگ و معتقدات مردمی، آداب و رسوم و ویژگی‌های محیط طبیعی و بومی تأکید شده است. (رک: گری، 1382 : 272 ؛ میر صادقی و ذوالقدر، 1377 : 147)

اصطلاح دیگر در زبان انگلیسی برای داستان اقلیمی Local color writing (نوشته‌ی محلی) است و در تعریف آن گفته‌اند: داستانی است که در صحنه و زمینه‌ی آن، غالباً آداب و رسوم و سنت‌ها، لهجه و گفتار محلی، پوشش‌ها، فولکلور و حتی شیوه‌های تفکر و احساس مردم یک منطقه نشان داده می‌شود به گونه‌ای که این عناصر، متمایز و مشخص کننده‌ی یک اقلیم خاص‌اند. (Abrams, 1993: p. 107, baldick, 1990: p. 142).

نگارنده با توجه به مطالعه و بررسی داستان‌های اقلیمی ایران و ویژگی‌های آن‌ها، در تعریف داستان اقلیمی می‌گوید: «داستانی است که به سبب بازتاب گسترده‌ی عناصر اقلیمی و محیطی- به دو شکل تزیینی و پویا- در طی حوادث و ماجراها، رنگی محلی و بومی دارد و متعلق به ناحیه‌ی خاص و متمایز از دیگر مناطق است و این عناصر بومی و محیطی عبارتند از: فرهنگ مردم؛- شامل معتقدات و آداب و رسوم، مشاغل و حرفه‌ها، شکل معماری منطقه، خوراک‌ها، پوشش‌ها و زبان محلی (شامل لهجه و ساختار زبانی، واژگان و اصطلاحات محلی، ترانه‌ها و سرودها)-، شیوه‌ی معیشتی و اقتصادی و تولیدی، مکان‌ها و مناطق بومی، محیط و طبیعت بومی، صور خیال اقلیمی (بومی)، تحولات و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی منطقه.» (صادقی شهپر، 1389: 37)

تاریخ واقعی پیدایش داستان اقلیمی و روستایی در داستان نویسی معاصر ایران، دهه‌ی سی شمسی و رشد و شکوفایی‌اش در دهه‌ی چهل و پنجاه است که نویسندگان زیادی به طور جدی به نگارش این گونه داستان‌ها پرداختند و آثاری چشمگیر پدید آوردند. مهمترین رمان اقلیمی روستایی در دهه‌ی سی، دختر رعیت (1327) از محمود اعتماد زاده (م.ا. به آذین) مربوط به اقلیم شمال است. یک سال پیش از او هم، بزرگ‌علوی در داستان کوتاه «گیله مرد» (1326) به مبارزات دهقانان گیلانی با توصیفاتی قوی و پویا از محیط و طبیعت بارانی شمال می‌پردازد. در همین سال‌ها صادق چوبک نیز در داستان کوتاه «چرا دریا طوفانی شده بود» (1328) پویایی طبیعت اقلیمی جنوب را در پیشبرد حوادث داستان به نمایش می‌گذارد.

اما تاریخ نگارش داستان‌های اقلیمی را باید دو دهه قبل از دختر رعیت دانست؛ چرا که رمان روز سیاه کارگر (1305) نوشته‌ی احمد خدا داده‌ی گُرد دینوری، اولین داستان اقلیمی روستایی است و به زندگی دهقانان و روستاییان غرب ایران (کرمانشاه و کردستان) می‌پردازد.⁽³⁾ مرقد آقا (1309) از نیما یوشیج هم دومین رمان اقلیمی است که در آن با روایتی طنزآمیز و انتقادی، زندگی فقر آلود و غرق در جهل و خرافات دهقانان شمالی و جوامع روستایی نشان داده می‌شود. پس از این کوشش‌های نخستین است که جریان نیرومندی در دهه‌ی چهل در داستان نویسی معاصر ایران به نام ادبیات اقلیمی شکل می‌گیرد و بسیاری از نویسندگان را به سوی خود می‌کشاند و از این میان، چهره‌های پر

قدرت و صاحب‌نامی چون محمود دولت‌آبادی، احمد محمود، امین فقیری، محمود طیار، ابراهیم رهبر، علی اشرف درویشان، منصور یاقوتی و غلامحسین ساعدی سر برمی‌آورند.

پیشینه‌ی پژوهش در داستان نویسی اقلیمی ایران

تحقیق در ادبیات اقلیمی (داستان) و تقسیم بندی آن به سبک‌ها و مکاتب گوناگون، پیشینه‌ی زیادی ندارد. نخستین بار محمد علی سپانلو از تأثیر اقلیم و جغرافیای محیطی بر داستان‌های جنوبی سخن می‌گوید. او در سال 1358 در مقاله‌ی « گزارشی از داستان نویسی یکساله‌ی انقلاب » وقتی به نام بهرام حیدری و نسیم خاکسار می‌رسد، اصطلاح « مکتب خوزستان » را پیشنهاد می‌کند و می‌نویسد: « دو مجموعه‌ی «لالی» از بهرام حیدری و « نان و گل » از نسیم خاکسار، احتمالاً بهترین دستاوردهای قصه‌های کوتاه ما در یکساله‌ی انقلابند. از لحاظ سبک، هر دو مجموعه خصلتی یگانه دارند. اینان به مکتبی در داستان نویسی ایران متعلق هستند که کم کم می‌توان به آن اسمی داد؛ مکتب خوزستان» (سپانلو، 1358 : 8).

سپانلو، همچنین در مقاله‌ی دیگری در سال 1376، از چهار مکتب داستان نویسی خوزستان، اصفهان، تبریز و گیلان با ویژگی‌ها و نمایندگان خاص خود نام می‌برد (سپانلو، 1376 : 62-64) که باید آن را بحث تکمیلی مقاله‌ی پیشین (1358) وی دانست. او در همین مقاله مدعی است که اصطلاح « ادبیات اقلیمی » را هم برای نخستین بار، خودش در مقاله‌ی « دوران داستان » (مجله‌ی فردوسی، مرداد ماه 1349) پیشنهاد کرده است.

دومین منتقد، حسن میر عابدینی است که در کتاب ارزشمند خود به نام صد سال داستان نویسی ایران زیر عنوان « ادبیات روستایی و اقلیمی » بدان می‌پردازد. او دو جریان عمده به نام « ادبیات اقلیمی جنوب » و « ادبیات اقلیمی شمال » مشخص می‌کند بی‌آنکه نام سبک یا مکتب بر آن‌ها بنهد.

سومین منتقد این حوزه، یعقوب آژند است. او در اسفند ماه 1369، طی مقاله‌ی ای – البته با نوعی شتابزدگی – از هشت « سبک تهرانی، اصفهان، جنوب، خراسانی، شمال، آذربایجان، شیرازی و کرمانشاهی » (آژند، 1369 : 13) با ویژگی‌ها و داستان نویسان آن نام می‌برد.

منتقد چهارم، قهرمان شیرینی است که از سال 1382 به این طرف، به گونه‌ای منسجم‌تر در سلسله مقالاتی ارزشمند⁽⁴⁾ در نشریات مختلف، درباره‌ی مکاتب داستان نویسی معاصر ایران بحث کرده و نیز همان مقالات را - با تغییر و اضافات - در کتابی به نام مکتب‌های داستان نویسی در ایران (1387، نشر چشمه) گرد آورده و منتشر کرده است. دکتر شیرینی هم در اولین مقاله‌اش در این زمینه، هفت «مکتب (سبک) آذربایجان، اصفهان، خراسان، جنوب، شمال، غرب و مرکز» (شیرینی، 1382: 148) را از دوره‌ی مصدق تا دو دهه پس از انقلاب اسلامی مشخص می‌کند.

آنچه در این پژوهش، مورد نظر ماست به دور از این گونه مکتب بندی‌هاست. هدف، بررسی داستان‌هایی با مشخصه‌هایی هماهنگ و در پیوند با منطقه‌ی جغرافیایی و اقلیمی خاص و متناسب با خاستگاه نویسندگان‌شان است؛ بنابراین، از شیوه‌ای کلی و فراگیرتر به نام «داستان نویسی اقلیمی» سخن باید گفت که در اقلیم‌های مختلف، بازتاب‌های مختلف داشته است؛ به طوری که از مقایسه‌ی آنها نتایج جالب و ارزشمندی به دست می‌آید. از اینروست که من در بررسی داستان‌های اقلیمی ایران - از نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی - پنج حوزه یا شاخه‌ی داستان نویسی اقلیمی جنوب، شمال، خراسان، غرب (کرمانشاه) و آذربایجان⁽⁵⁾ را مشخص کرده و در این مقاله به بررسی داستان‌های اقلیمی کرمانشاه پرداخته‌ام.

داستان نویسان و داستان‌های اقلیمی کرمانشاه

حال، به طور مختصر به معرفی انتقادی داستان‌های اقلیمی کرمانشاه می‌پردازیم و پس از آن، شواهد و نمونه‌های داستانی از عناصر و ویژگی‌های اقلیمی و محیطی بازتابیده در داستان‌ها را ذکر می‌کنیم.

احمد خداداده‌ی کرد دینوری، (متولد کردستان، سال وفات؟) نویسنده‌ی رمان روز سیاه کارگر (1305) است. او در این رمان، به وضع زندگی دهقانان و روستاییان غرب ایران، از کرمانشاه و بیستون و کردستان گرفته تا اسدآباد و تویسرکان و همدان می‌پردازد. توصیفات نویسنده از زندگی دهقانان و نظام ارباب و رعیتی حاکم بر روستاها، نوع معماری خانه‌ها، وضع معشیت مردم، آداب و رسوم و معتقدات رایج در منطقه و بسیاری مسایل دیگر از این

دست، به رمان مذکور، ارزش اقلیمی بخشیده است. به سبب تاریخ نگارش داستان، باید آن را نخستین رمان اقلیمی روستایی در داستان نویسی معاصر ایران دانست و نویسنده، خود با آگاهی از این حقیقت است که در مقدمه‌ی رمانش می‌نویسد:

این بنده‌ی بی‌قدر و مقام احمد خداداده‌ی کرد دینوری، محض خدمت به عالم بشریت برخلاف مصنفین سلف، دفتر خود را به نام طبقه‌ی کارگر و عامه‌ی رنجبر زینت می‌دهم ... تاکنون کتابی که مجموعه‌ی زندگانی یک نفر دهکان صحرایی مشروحاً باشد دیده نشده، برخلاف از هر متمولی از شهریاران و وزرا و امیران و صاحبان ثروت، هزاران راست و دروغ ساخته و پرداخته و مجله‌ها منتشر نموده‌اند و اگرچه غرض ما تاریخ نویسی نیست بالطبع بعضی وقایع مهمه که بوده اختصاراً نوشته خواهد شد زیرا در ایام انقضای عمر همان رنجبر این وقایع‌ها روی داده. (خداداده کرد دینوری، 1305: 43)

همچنین در روز سیاه کارگر که در واپسین سال‌های پیش از مشروطه تا سال 1300 شمسی جریان دارد، نویسنده با تیزبینی و جسارت ستودنی خویش، پایه‌های سست و پوشالی حکومت و غارتگری‌ها و ستم‌های حاکمان را برملا می‌کند و در دوره‌ای که بیشتر رمان‌های اجتماعی به موضوع فاحشه‌ها و زنان تیره روز جامعه می‌پردازند، خداداده رمانش را بر پایه‌ی زندگی دهقانی روستایی می‌نویسد که زنان هم در آن جامعه، دوشادوش مردان به کارند. بنابراین، از این نظر هم، روز سیاه کارگر دارای ارزش اجتماعی و انتقادی است و از همین روست که حسن میرعابدینی در کتاب خود، آن را در بخش رمان‌های اجتماعی می‌آورد و «پدیده‌ای استثنایی در رمان اجتماعی آن دوره» (میرعابدینی، 1383، ج 1: 61) می‌خواند.

رمان روز سیاه کارگر شامل چهارده فصل و یک خاتمه است. این رمان، همچون رمانهای رئالیستی، دارای پیرنگ سه قسمتی آغاز و میانه و فرجام است و با زبان ساده و غیر ادبی، به شیوه‌ی خطی و با رعایت زمان تقویمی، روایت می‌شود که البته از غلط‌های نگارشی و گاه املایی هم خالی نیست. راوی داستان، پسرک کرد دهقان زاده‌ای است به نام بختیار که زندگی خانواده اش دستخوش غارت و ستم اربابان شده و پیوسته از دهی به ده دیگر رانده می‌شوند. داستان، شرح آوارگی‌های این خانواده از دریچه‌ی چشم پسرک است و در طیّ

آن، توصیفاتی دقیق و مستند از وضع نابسامان روستاهای کردستان و کرمانشاه، صورت می‌گیرد.

علی اشرف درویشیان (متولد 1320، کرمانشاه) اولین مجموعه داستان خود را با نام از این ولایت در سال 1352 چاپ کرد. این مجموعه با دوازده داستان کوتاه، تصویری واقعی و زنده و پویا- و گاه ناتوالیستی- از زندگی فقر زده و پر از جهل و تعصب مردم روستاهای اطراف کرمانشاه به دست می‌دهد. حسن میرعابدینی درباره‌ی آن می‌نویسد: «نخستین کتاب درویشیان در میان کتاب خوانان شوری برانگیخت و تولد نویسنده‌ی تازه‌ای از مکتب گورگی را بشارت داد.» (میرعابدینی، 1383، ج 1: 546).

«ندارد» نخستین داستان این مجموعه، برشی از زندگی رنجبار و فقرآلود کودکی است که فاصله‌ی میان روستا تا مدرسه را پیاده طی می‌کند و عاقبت در یک روز سرد زمستان، در راه مدرسه خون بالا می‌آورد و می‌میرد. طنین تلخ فقر، از عنوان اولین داستان این مجموعه و نام پارادوکسیکال کودک، یعنی «نیاز علی ندارد» - که هم نیاز دارد و هم چیزی ندارد!- آشکار است و سایه‌ی شومش را بر سر همه‌ی داستان‌های این مجموعه افکنده است. داستان «هتاو» نیز درباره‌ی دخترک خردسالی است که پدرش به سبب فقر و بدهی، او را به عقد طلبکارش در می‌آورد و دخترک بر اثر خونریزی می‌میرد.

نگاه جانبدارانه و مسئولانه‌ی درویشیان به هنر و ادبیات، در داستان‌های نخستین مجموعه اش کاملاً آشکار است و پای‌بندی به این مرام- هنر متعهد- را تا به امروز، در داستان‌ها و هم در اظهار نظرهایش می‌توان دید؛ چنانکه در گفتگویی در سال 1377 می‌گوید: «وظیفه‌ی کلی ادبیات و هنر را در جهان کنونی تلاش برای تحقق دموکراسی مردمی حقیقی می‌دانم و هر نوع ادبیات، هنر و سیاستی که از طبقات زحمتکش و تحت ستم، راهش را جدا کند، به بیراهه خواهد افتاد و به جایی نخواهد رسید. رمان نو، این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد هر چند که نوشتن به آن روش را از لحاظ سیر تحولی ادبیات و هنر محکوم نمی‌کنم.» (درویشیان، 1380: 425)

درویشیان در مجموعه داستان آبشوران (1353) زندگی فلاکت بار حاشیه نشینان آبشوران را- رودخانه‌ای که از وسط شهر کرمانشاه می‌گذرد- تصویر می‌کند. تقابل فقر و غنا برجسته‌ترین مضمون در داستان‌های آبشوران است که از طریق زندگی حاشیه نشینان

و بالای شهر نشین‌ها نشان داده می‌شود. خشونت، بی‌رحمی و بی‌عاطفگی، و جهل و خرافات هم از پیامدهای فقری است که دامنگیر آدم‌های داستان است. درویشیان در مجموعه‌های فصل نان (1356) و همراه آهنگ‌های بابام (1356) نیز توصیف‌کننده‌ی فقر خانواده‌های فرو دست اجتماع و خشونت و بی‌رحمی جامعه و پایمال شدن کودکان در آن است. گذران سخت زندگی و بیکاری‌ها و بی‌پولی‌های پدر خانواده، وضع رنجبار کارگران دور میدان، خشم توأم با حسرت به زندگی رفاه آلود و بی‌دردانه‌ی طبقه‌ی مرفه جامعه، واداشته شدن کودکان به کارهای طاقت فرسا و پایمال شدن آن‌ها در جامعه‌ی پر از جهل و خشونت بزرگترها، مظلومیت زنان و ستمدیدگی آنان در جامعه‌ی خشن و مردسالار روستایی از جمله موضوعات بازتابیده در داستان‌های دو مجموعه‌ی فصل نان و همراه آهنگ‌های بابام است.

چنانکه از این داستان‌ها بر می‌آید گویا نویسنده با فاصله گرفتن از مجموعه داستان از این ولایت هر چه پیشتر می‌رود بیشتر از داستان و مضمون تازه فاصله می‌گیرد. قدرت ترسیم و توصیف او در مجموعه‌ی آبشوران هنوز هم قابل ستایش است اگرچه نسبت به از این ولایت کمبودهایی در آن دیده می‌شود. اما در مجموعه‌ی فصل نان و همراه آهنگ‌های بابام تازگی دید و قدرت توصیف داستانی نویسنده فروکش کرده و در حد گزارش‌هایی ساده از دوران سخت کودکی و زندگی فقرآلود فرومانده و مضمون‌های پیشین را مکرر کرده است. این تکرار را در رمان سال‌های ابری (1370) هم می‌توان دید؛ به گونه‌ای که بسیاری از داستان‌های آبشوران، فصل نان و همراه آهنگ‌های بابام در این رمان - گاه با اندکی تغییر - آمده‌اند.

بی‌توجهی به شکل و صناعت نگارش و زبان هم از دیگر کمبودهای مجموعه‌های بعدی درویشیان است؛ به طوری که تمرکز همه جانبه‌ی نویسنده بر مسئله‌ی فقر و مصایب جامعه، او را نسبت به صورت و زبان داستان‌ها بی‌اعتنا کرده است. البته باید گفت که توجه نکردن به شکل و شگردهای تازه‌ی روایی، یک ویژگی مشترک در آثار داستان نویسان کرمانشاهی - یاقوتی و درویشیان - است که این خود، نتیجه‌ی نوع نگرش رئالیستی - سوسیالیستی آن‌ها به ادبیات و پای‌بندی شان به هنر متعهد و اولویت دادن به آن است. منتقدی در این باره می‌نویسد: «انگیزش سیاسی، مهم‌ترین مؤلفه در سوق دادن آن‌ها به

جانب نویسندگی بوده است. از این منظر، ادبیات در نظر آنان یکی از ابزارهای عمده برای مبارزه با هر گونه سرکوب و واپس ماندگی محسوب می‌شده است ... هواداری از اندیشه‌ها و احزاب چپ و طرد و تحقیر دیدگاه‌های صورت گرایانه و منحصر کردن ادبیات به ابزار مبارزه، مانع از نزدیک شدن نویسندگان کرمانشاهی به نگرش‌های نو در حوزه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر شده است. به این دلیل است که آن‌ها کوچک‌ترین نکته‌ی نویافته‌ای در زمینه - ی طرح و تکنیک داستانی ندارند.» (شیری، 1387: 302 و 304)

بی‌اعتقادی داستان نویسان کرمانشاه به شکل و شگردهای نو در داستان نویسی، علاوه بر آثارشان که گواه راستینی بر آن است، در این سخنان درویشیان هم نمودی روشن دارد که می‌گوید: «دانستن فرم و تکنیک خیلی خوب است. اما این فرم را باید ببینیم برای چه خوب است. فرم به درد این می‌خورد که من بتوانم آن چیزی را که حس می‌کنم به شکل بهتری به تو منتقل بکنم. فرم به من کمک می‌کند در بهتر انتقال دادن مفاهیم و احساس. اما اگر من توانستم با حالت و حسی که دارم این مفاهیم را به شما منتقل کنم حتی بهتر از آن کسی که تکنیکی کار می‌کند، شما چه می‌گویید؟ ایراد می‌گیرید؟ نویسنده ای داریم مثل چخوف که از زیر تکنیک، بارها فرار کرده ولی کارهایش برای ما هنوز جالب است.» (به نقل از: محمدی، 1380: 137)

منصور یاقوتی (متولد 1327، کرمانشاه) با ده مجموعه داستان و رمان در فاصله‌ی سال‌های 1352 تا 1357، دیگر نویسنده‌ی پر کار کرمانشاهی است که به زندگی دهقانان روستاهای اطراف کرمانشاه پرداخته است. موضوع اغلب داستان‌های یاقوتی، خاطرات دوره‌ی کودکی و فقر و تیره روزی مردم فرودست اجتماع است و غالباً تجربه‌هایی است که نویسنده در دوران معلّمی‌اش در روستاها اندوخته و به همان شکل عریان، صریح و تلخ در داستان - هایش منعکس کرده است. از این نظر، رئالیسم یاقوتی، نه یک رفلکشن و بازتاب هنری از واقعیت، بلکه عکس برداری سطحی و شتابزده از واقعیت است که اثر دیرپایی بر خواننده به جا نمی‌نهد. در اینجا به معرفی کوتاه داستان‌های او می‌پردازیم.

مجموعه داستان زخم (1352) درباره‌ی فقر، کار طاقت فرسای کودکان و مشکلات آموزشی دانش آموزان و معلّمان روستاهای غرب کشور است؛ موضوعاتی که در اغلب داستان‌های اقلیمی نویسندگان کرمانشاه دیده می‌شود. مجموعه‌ی گل خاص (1353) هم

دربردارنده‌ی داستان‌هایی با مضامین اجتماعی است. یاقوتی در بهترین و موق‌ترین داستان این مجموعه، یعنی «گل خاص»، به موضوع هجوم مظاهر صنعت و زوال سنت‌ها و فرومردن عواطف انسانی می‌پردازد. داستان در یکی از محلات فقیرنشین کرمانشاه می‌گذرد. عمو کاظم، گاریچی پیری است که سال‌ها با اسب و گاری کار کرده، اما با جایگزینی تاکسی بارها، کارش را از دست می‌دهد.

کودکی من (1354)، شامل شش داستان کوتاه به هم پیوسته است. داستان‌های این مجموعه، درباره‌ی آوارگی و فقر خانواده‌ی روستایی است که به سبب ستم ارباب، ناچار به شهر مهاجرت می‌کنند و در زیرزمین خانه‌ی در حاشیه‌ی شهر کرمانشاه ساکن می‌شوند. با بچه‌های ده خودمان (1354) شامل داستان‌هایی اعتراضی است و عصیان در برابر بی‌عدالتی‌ها را نشان می‌دهد و نویسنده از این طریق در پی شوراندن مخاطب بر ضد اربابان و قدرتمندان است؛ چنانکه در داستان «چوپان‌ها»، قربانعلی و عمو مراد- چوپانان ارباب- به سبب کینه‌ای که از ظلم و ستم ارباب شان در دل دارند از روی عمد، گله را به گرگ می‌سپارند و بدین گونه از او انتقام می‌گیرند که البته این، مقابله‌ای از سر استیصال است نه عصیانی رویاروی بر ضد ستم.

داستان‌های آهو دره (1355) نیز درباره‌ی کینه‌ورزی‌ها، حسادت‌ها و خشونت‌های روستاییان، رنج و بی‌پناهی زنان و کودکان و عصیان و ایستادگی در برابر ستم است؛ چنانکه در داستان «سردار»، چوپان ده در برابر کدخدا که می‌خواهد او را از روستا بیرون کند می‌ایستد. دعوت و تحریض به مبارزه و ایستادگی دهقانان در برابر ستم اربابان یکی از مهم‌ترین موضوعات در داستان‌های یاقوتی است که هماهنگ با آموزه‌های مارکسیستی و مقاومت برای رهایی توده‌هاست. اوج این نوع اندیشه در رمان چراغی بر فراز مادیان کوه دیده می‌شود.

رمان چراغی بر فراز مادیان کوه (1355) درباره‌ی یاغیان است و در دوره‌ی خان خانی می‌گذرد و ظلم و ستم آن‌ها را بر دهقانان و روستاییان غرب کشور نشان می‌دهد. «چراغ»، جوانی است که خان، سال‌ها پیش، پدرش را کشته است و او هم در یک درگیری بر سر زمین، خان را می‌کشد و به کوه می‌زند و یاغی می‌شود. چراغ در «مادیان کوه» مأوا می‌گزیند و طی جنگ‌هایی با افراد خان، بسیاری از آن‌ها را می‌کشد. شب‌ها، به روستاها و

قلعه‌های اربابی می‌رود و با غارت اموال ارباب‌ها و تقسیم آن در میان فقرا، کم کم به نجات بخشی تبدیل می‌شود که مردم همه دوستش می‌دارند. چراغ، عاقبت در یک درگیری گسترده با امنیه‌ها و افراد خان، کشته می‌شود و نصرت، یاغی همراه و ادامه دهنده‌ی راه او، در کوهی بلندتر - کوه «دالاخانی» - مستقر می‌شود.

مهم‌ترین ضعف این رمان، حضور تصادفی و پیاپی عمو حیدر - پیرمرد هواخواه چراغ - در هنگام گرفتاری‌های چراغ و یاری رساندن به اوست که خواننده را به یاد قصه‌های عامیانه می‌اندازد با آن قهرمانان شکست ناپذیر همه‌چیز تمام و حوادث اتفاقی شان. شاید یکی از سست‌ترین و نجسب‌ترین این وصله‌ها، شبی است که چراغ فریب می‌خورد و در «پاییز آباد» در طولیله‌ی پاشاخان زندانی می‌شود و اتفاقاً در همان شب، سر و کله‌ی عمو حیدر در پاییز آباد پیدا می‌شود که در خانه‌ی برادرش مهمان است. عمو حیدر با شنیدن ماجرا، خود را به شکل شبی هول‌آور در می‌آورد و همچون قصه‌های عامیانه، با زهره ترک کردن نگهبانان، چراغ را از بند می‌رهاند. ظاهراً نویسنده که دوست ندارد قهرمان داستانش بمیرد و از سوی دیگر هم نمی‌خواهد او را مانند قهرمانان افسانه‌ای قصه‌ها، همه چیز تمام و شکست‌ناپذیر و باور نکردنی نشان دهد، گاهی او را گرفتار می‌کند تا از این مشکل برهد اما از سوی دیگر، با چنین کارهایی خود در دامی بدتر از آن می‌افتد!

منتقدی درباره‌ی این رمان، به درستی می‌نویسد: «آنچه خواننده را مجذوب داستان‌های یاغیان می‌کند حرکت و کشش خاصی است که نویسنده به رویدادها می‌دهد و هر آن خواننده را در انتظار حادثه‌ای دیگر نگه می‌دارد. در حالی که یاقوتی از چنان قدرت تخیلی برخوردار نیست که بتواند با پنهان داشتن راز داستان، اشتیاق خواننده را تا پایان داستان حفظ کند.» (میرعابدینی، 1383، ج 1: 549) از این روست که وقتی این رمان را با برخی داستان‌های اقلیمی درباره‌ی یاغیان مانند داستان «آن‌ها برای چه بر می‌گردند» از نادر ابراهیمی و یا با داستان‌های بهرام حیدری که به عصیان‌ها و یاغیگری‌ها می‌پردازند مقایسه می‌کنیم ناتوانی یاقوتی در پرداخت داستان‌ش هر چه آشکارتر رخ می‌نماید اگرچه «چراغی بر فراز مادیان کوه» از جمله آثار خوب یاقوتی در میان سایر داستان‌هایش است.

مجموعه‌ی مردان فردا (1356) شامل داستان‌هایی است که همگی در روستاهای اطراف کرمانشاه می‌گذرند و از زبان معلّم ده روایت می‌شوند و به مشکلات روستاییان می‌پردازند.

داستان‌ها خسته کننده و فاقد انسجام و کشش داستانی‌اند و نویسنده به شیوه‌ی رئالیستی، از ماجراها و حوادث اطراف خود، عکس برداری محض و دقیق می‌کند بی‌آنکه بتواند به آن‌ها جنبه‌ی هنری ببخشد. داستان بلند پاچوش (1356) هم در شهر کرمانشاه می‌گذرد و درباره‌ی پسری به نام عبدل است که به سبب نظر سوء صاحبکارش او را می‌کشد و می‌گریزد. زیرآفتاب (1356) هم داستان بلندی است که یک روستا را با زندگی فقرآلود مردمان آن، کم‌بارانی‌ها و خشکسالی‌ها، سادگی‌ها و خشونت آدم‌ها و نیز دخالت و مزاحمت مأموران دولتی در کار دهقانان نشان می‌دهد. فقر عریان، همچون دیگر داستان‌های نویسنده محور اصلی داستان زیر آفتاب است و خشونت آدم‌ها نیز زائیده‌ی چنین محیط خشنی است. فضای روستایی داستان، صمیمی و ملموس است اما گاه دخالت‌های نویسنده در داستان و خطابه‌ها و اظهار نظرهای دردمندانه و از خشم و نفرت مایه گرفته‌ی او، سبب کندی روایت و ملال خواننده می‌شود. مجموعه داستان سال کورپه (1356) نیز به مسایلی چون خشم و قهر طبیعت، فقر و بیچارگی دهقانان، باورهای خرافی و حسرت بر سپری شدن دوره‌ی یاغیگری‌ها می‌پردازد.

علی محمد افغانی (متولد 1304، کرمانشاه) دیگر نویسنده‌ی کرمانشاهی است که از میان آثار متعدد او، با کمی تسامح، می‌توان از دو رمان حجیم (بیش از 800 صفحه) او یعنی شوهر آهو خانم (1340) و شادکامان درّه‌ی قره سو (1345) در بخش داستان‌های اقلیمی کرمانشاه سخن گفت. افغانی اگرچه همچون درویشیان و یاقوتی، آثارش را تماماً به اقلیم غرب و زندگی روستاییان منحصر نکرده است اما در دو رمان مذکور، برخی ویژگی‌های اقلیمی بازتاب یافته‌اند. از این نظر، شکل‌گیری و شهرت شیوه‌ی اقلیمی نویسی غرب، مدیون درویشیان و یاقوتی است و افغانی در حاشیه قرار می‌گیرد.

رمان شوهر آهو خانم که در همان زمان انتشارش، موجب شگفت‌زدگی و اظهار نظرهای ستایش آمیز منتقدان و نویسندگان شد و شهرت زیادی برای نویسنده اش به ارمغان آورد در شهر کرمانشاه و در سال 1313 شمسی می‌گذرد. داستان به شیوه‌ی دانای کل روایت می‌شود و توصیفی است از زندگی خانواده‌ی سید میران سرابی، رئیس صنف نانوايان کرمانشاه که پس از افتادن به دام عشق «هما» زن بلهوس و متجدّد، با او ازدواج می‌کند و سبب آزدگی زن نجیب، با وفا و محبوبش، «آهو خانم» و فروپاشی کانون خانواده می‌شود.

توصیف‌های افغانی از شهر کرمانشاه و روابط حاکم بر زندگی مردم، نام بردن از بسیاری از محلات قدیمی شهر، بازتاب برخی باورهای خرافی و عامیانه و نیز واژه‌ها، لهجه و بیت‌های عامیانه‌ی محلی، از جمله ویژگی‌ها و عناصر اقلیمی است که در شوهر آهو خانم نمود یافته است و تعلق آن را به یک منطقه‌ی جغرافیایی خاص نشان می‌دهد اگرچه این ویژگی‌ها در پیوند و آمیزشی یگانه با داستان و تماماً در خدمت آن نیستند.

افغانی در شادکامان درّهی قره سو (1345) موضوع عشق بس تکرار شده‌ی پسر فقیر به دختر ثروتمند را تکرار می‌کند. این رمان تا صفحه‌ی صد، در روستاهای اطراف کرمانشاه و بقیّه در شهر کرمانشاه می‌گذرد. بدیع الملک و جلالیرخان از مالکان بزرگ کرمانشاه، معمار معروف شهر را برای بستن سدّی بر روی رودخانه‌ی «قره سو» به روستای «سیاهگل» از توابع «درود» فرا می‌خوانند. بهرام، پسر معمارباشی هم به روستا می‌آید و به پیلهوری می‌پردازد. با آمدن دختران خان به روستا، عشقی میان بهرام و سروناز پدید می‌آید. پس از رفتن آن‌ها از روستا، دیدارها در شهر تجدید و دلبستگی‌ها افزون‌تر می‌شود. خان می‌خواهد دخترش را به واعظ متنقّد شهر بدهد اما سروناز و بهرام، پنهانی عقد می‌کنند و به همراه خانواده‌ی بهرام به تهران می‌گریزند. بهرام در تهران در کارخانه‌ای مشغول به کار می‌شود و زندگی را با رنج و سختی سپری می‌کند. او عاقبت بر اثر سختی کار و بیماری می‌میرد. استاد باشی به گدایی می‌افتد و سروناز هم زندگی رنجبارش را در کنار آن‌ها ادامه می‌دهد.

شادکامان درّهی قره سو در بخش روستایی‌اش، برخی مسایل مربوط به روستاهای غرب کشور را در دهه‌ی 1320 و نظام ارباب و رعیتی حاکم بر آن‌ها و فقر روستاییان را بازتاب می‌دهد اما افغانی در به تصویر کشیدن فضای روستا، به هیچ روی موفق نیست. باقی رمان در شهر کرمانشاه می‌گذرد و گاه به برخی مکان‌ها و محله‌های شهر و نیز فعالیت‌ها و کشمکش‌های حزبی رایج در آن سال‌ها اشاره می‌شود اما فضای احساسی و رمانتیک داستان، بر این گونه مسایل چنان سایه افکنده است که خواننده مجال فکر کردن به آن‌ها را نمی‌یابد. همچنین دخالت‌های پیاپی نویسنده در جریان حوادث و ماجراها، بیان پندها و مباحث اخلاقی، طرح مسایل طولانی و کسل کننده‌ی تاریخی و نیز نثر گزارشی داستان، رمان را از کشش داستانی بی‌بهره کرده است.

ویژگی‌های اقلیمی در داستان‌های اقلیمی کرمانشاه

اکنون به ارائه‌ی شواهد متنی از ویژگی‌ها و عناصر اقلیمی بازتاب یافته در این داستان‌ها می‌پردازیم. توصیف طبیعت، تشبیه‌های اقلیمی، مکان‌ها و مناطق بومی، زبان و گویش محلی، باورها و آداب و رسوم، شکل معماری، مشاغل و حرفه‌ها و مسایل دهقانی از جمله این عناصرند. در اینجا از میان شواهد فراوان، تنها به ارائه‌ی چند نمونه از هر کدام بسنده شده است زیرا مقاله‌ی حاضر گنجایی بیش از آن را ندارد.

1- توصیف طبیعت بومی

در داستان‌های اقلیمی غرب، بیشتر با توصیف‌هایی از محیط روستا و کارهای مرتبط با آن مواجه هستیم. به طور کلی، طبیعت بومی در این داستان‌ها، کمتر چهره‌ی خود را نشان می‌دهد و دلیل آن نیز تمرکز نویسندگان بر موضوع فقر و پرداختن به آن چیزی است که در نظر آن‌ها مهم‌تر و مرجح‌تر است. از این روست که مثلاً در داستان‌های درویشیان، هیچگاه توصیف‌هایی از طبیعت بومی آن گونه که در داستان‌های شمالی و جنوبی بازتابیده است نمی‌بینیم. در این میان، داستان‌های منصور یاقوتی نسبت به دیگر نویسندگان کرمانشاهی، از توصیف‌های روستایی و محیطی، بیشتر بهره برده‌اند.

- طبیعت کوهستانی

دو رشته کوه بلند در دو سوی درّه قد برافراشته بود. در آنجا باد سوت می‌کشید و رشته‌های برف را چنان به هم می‌پیچاند و به این سو و آن سو می‌برد که به زحمت می‌شد چند قدم جلوتر از خود را دید. عبدالله سرش را پایین انداخته بود و چوبدستی را به ساق الاغ‌ها می‌کوبید. کولاک او را غافلگیر کرده بود. کولاک تنش را به شلاق می‌بست و رشته‌های برف را به صورتش می‌کوبید. ترس قلبش را تاریک کرده بود. ترس از اینکه زیرخوارها برف بماند و زنده به گور بشود. قلبش تیر کشید. (یاقوتی، 2536، ب: 68)

- درو گندم

خالوپاشا با کمر خمیده زیر آفتاب تیز تیرماه درو می‌کرد و عرق می‌ریخت. دست چپش کمر گندم‌ها را روی هم جمع می‌کرد و دست راستش زبان برنده‌ی داس را بر ساقه‌ی گندم می‌کشاند. عرق از زیر بغلش و زیر زانوهایش پایین می‌سرید. عرق و خاک در هم می‌آمیختند و از لابه لای موهای پرپشت و مرطوب سینه و پا و سرش می‌لغزیدند. بازویش

رنگ مس می‌گرفت، عضلاتش سفت و سخت می‌شدند، گاهگاهی با نسیمی سرد که از یال کوه‌ها پایین می‌آمد و توی گندم‌ها ولو می‌شد قامتش برافراشته می‌شد و تنش را به دست باد می‌داد، نفس عمیق می‌کشید و لبخند می‌زد و می‌گفت:

- آهای محبعلی! خدا قوت، مثل سنگ پشت می‌جنبی، خیال کردی اینجا هم مدرسه است؟

- برو پی کارت! به ابوالفضل حاضرم تا فردا صبح درو کنم و ده فرسنگ هم یک نفس بدم،

- حسنعلی! دهنی آواز بخوان.

حسنعلی داسش را زمین می‌گذاشت و می‌خواند، آنقدر تلخ که نفس‌ها را در سینه‌ها می‌انباشت، صدای حسنعلی خونی تازه و گرم در تن دروگرها می‌دواند، خستگی از تن مردان بیرون می‌رفت، نیرویی لجوج در تن مردان قد راست می‌کرد، تیغه‌های داس زیر آفتاب برق می‌زد و بافه‌های گندم در گوشه و کنار چیده می‌شد. (یاقوتی، 2536، د: 27 و 28)

2- صور خیال (تشبیه) اقلیمی

تأثیر محیط و آب و هوا بر روحیه و اخلاق مردمان و حتی پیدایش و پیشرفت دانش‌ها و هنرها، بیش و کم پذیرفتنی و ثابت شده است، ابن خلدون در قرن هشتم هجری پیشتر از همه‌ی محققان و نظریه پردازان غربی سده‌های اخیر به این موضوع پرداخته است، او بر آن است که آب و هوا و محیط اقلیمی نه تنها بر ظاهر افراد و اخلاق و عادات مردمان تأثیر می‌نهد بلکه در پدید آمدن و پیشرفت علوم، تمدن‌ها، معماری و هنر نیز مؤثر است (ر.ک: ابن خلدون، 1379، ج 1: 150-167). بنابراین باید بپذیریم که زبان و ذهن هنرمند هم از تأثیر محیط و تجربه‌های زندگی برکنار نیست و در این میان، بسیاری از شگردهای بلاغی و ادبی به کار رفته در آثارش هم بازتاب ناآگاه – و گاه آگاهانه – از محیط طبیعی و اجتماعی او خواهند بود، این گونه تأثیر پذیری را در بسیاری از اشعار شاعران پارسی گوی – کلاسیک و نو – هم به وضوح می‌توان دید، و هم از این نوع است پاسخ ابن رومی – شاعر عرب – به کسی که بر او خرده گرفت که چرا تشبیهاتش به زیبایی تشبیهات ابن معتز نیست و او از ارتباط شعر ابن معتز با زندگی درباری و خلیفه زاده بودنش سخن گفت و زیبایی تشبیهات او را با اسباب خانه‌اش پیوند داد و اینکه او اثاث خانه‌ی خویش را وصف کرده است (ر.ک: زرّین کوب، 1380: 79 و 80). از همین روی است که در بررسی

داستان‌های اقلیمی به تشبیهاتی بر می‌خوریم که بی‌تردید متأثر از عناصر اقلیمی و محیطی منطقه‌ای خاص است که با ذهن و اندیشه‌ی نویسنده‌ی همان اقلیم خاص، سازگارتر و با صور خیال به کار رفته در داستان‌های اقلیم‌های دیگر متفاوت است.

آنچه از صور خیال بومی و محیطی در داستان‌های اقلیمی کرمانشاه دیده می‌شود – همچون سایر اقلیم‌ها – به دلیل به کارگیری زبان ساده و به دور از نماد و استعاره در داستان‌ها، از نوع تشبیه است. در این گونه تشبیهات، غالباً یک عنصر بومی، مشبّه به واقع می‌شود و این گونه عناصر یا از طبیعت بکر گرفته شده‌اند و یا از حیوانات بومی منطقه و دیگر عناصر مرتبط با روستا هستند.

به یاد ارباب افتاد که با آن شکم بزرگ که چون گاو آبستن می‌مانست و بر سر مردم نعره می‌کشید، (یاقوتی، 1358: 10)

کوه «ماین بریا» زیر نور مهتاب مثل گاو میش خسته‌ای لمیده بود، (یاقوتی، 2536: ب: 81)
ده مثل برّهای که پشمش را چیده باشند کوچکتر می‌نماید، (افغانی، 1368: 47)
زخم جاده بر پهلوی تپه [پربرف] نشسته بود، همچون جای دندان گرگی بر شکم گوسفند پرپشمی، (درویشیان، 1386: 73)

برف ریز ریز می‌بارید و همچون خاکه کاهی که در اثر سرفه یابویی از توبره بیرون می‌پرد و در هوا پخش می‌شود آرام بر زمین می‌نشست، (همان، 76)
اسمش مینا بود، چشم‌های قشنگی داشت، مثل چشم گاوی که پارسال با جعفر دیده بودم و جعفر عاشقش شده بود، (درویشیان، 1385: ب: 54)

چشم زیبا در ادبیات فارسی غالباً به چشم آهو تشبیه می‌شود در حالی که در ادبیات عرب، در زیبایی شناسی چشم معشوق، چشم گاو، مشبّه به قرار می‌گیرد؛ نظیر این بیت متنبی، شاعر عرب در قرن چهارم هجری:

كَمْ قَتِيلٍ كَمَا قُتِلَتْ شَهِيدٍ بَبَيَاضِ الطَّلَى وَ وَرْدِ الْخُدُودِ
وَ عُيُونِ الْمَهَا وَ لَا كَعُيُونِ فَتَكَتِ بِالْمَتَّيِّمِ الْمَعْمُودِ

«چه بسیار کشتگانی که همچو من شهیدند، شهید گونه‌های سرخ و گردن‌های سپیدند و (چه بسیار کسانی که شهید) چشم آهو صفتان (گشتند) ولی نه همچو چشمانی که عاشق اسیر و دلشکسته را کشتند.» (متنبی، 1387، ج 2: 95 و 96)

عیون المہا، به معنی چشم مادہ گاوآن وحشی است و آقای علیرضا منوچهریان مترجم متنبی، در ترجمہ‌ی آن، چشم آہو می‌آورد و توضیح می‌دهد کہ برای رعایت سنت ادبی شعر فارسی و آشنایی قبلی مخاطب با این تصویر، بہ چنین گزینشی دست زدہ است. (ہمان، ص 96) البتہ باید بگویم کہ این تصویر در شعر برخی از شاعران ایرانی ہم وارد شدہ است از جملہ این بیت ویس و رامین:

لب طوطی و چشم گاو میشم بسی بوسید و تازہ کرد ریشم
(فخرالدین اسعد گرگانی، 1377: 106)

اما بہ یقین می‌توان گفت کہ درویشیان در تصویر بالا کہ چشم دخترک را بہ چشم گاو شبیہ کردہ، ہیچگاہ بہ سابقہ‌ی آن در ادب عرب و یا ہر شعر دیگری نظر نداشتہ؛ چرا کہ آن عنصری کاملاً روستایی است و او بارہا و بارہا این چشم درشت و زیبای گاو را دیدہ و با آن انس داشتہ و ذہنش در مقام تشبیہ، بی‌درنگ بدان متوجہ شدہ است.

تشبیہ آفتاب بہ مرغ زرد رنگ (یاقوتی، 1354: 16) و خوشہ‌ی انگور زرد (یاقوتی، 1358: 59)، قامت خمیدہ‌ی پیرزن بہ شاخ میش (یاقوتی، 2536: 6)، صدای اتومبیل بہ صدای گاو (درویشیان، 1386: 41)، لرزیدن پیرمرد از سرما بہ لرزیدن گوسفندی کہ اواخر پاییز پشمش را چیدہ باشند (درویشیان، 2536: 17) و بسیاری دیگر، از گونه‌ی تشبیہات اقلیمی‌اند.

علاوہ بر این، در داستان‌های اقلیمی کرمانشاہ بہ تشبیہاتی بر می‌خوریم کہ مشبہ بہ، از مکان‌های تاریخی یا پدیدہ‌های طبیعی منطقہ گرفتہ شدہ است:

مدت‌ہاست خیال مسافرت را دارم، فکر تو نگذاشتہ است، آری تو، تویی کہ مانند قلّہ‌ی بیستون در این دیار یگہ هستی. (افغانی، 1368: 481)

از نوک نیشتر داغ پنج بخیہ‌ی بزرگ زیرشکمش ماندہ بود کہ مثل خراشیدگی‌های آثار باستانی طاق بستان زیبایی اش را خدشہ دار کردہ بود. (افغانی، 1377: 391)

غمی بہ اندازہ‌ی کوہ بیستون روی دلم بود، (درویشیان، 1385: 63)

سفیدی چشم‌ہایش پاک بود، مثل صبح بود کہ پشت کوہ بیستون نشستہ باشد. (ہمان، 57)

3- مکان‌ها و مناطق بومی

اشاره به مکان‌های بومی در داستان‌های اقلیمی غرب بسیار است و این گونه اشارات، نشان دهنده و تأکید کننده‌ی تعلق داستان‌ها به منطقه‌ای خاص‌اند. داستان‌ها که در کرمانشاه و روستاهای اطراف آن می‌گذرند ناگزیر از چنین اشاراتی‌اند بی‌آنکه قصد و غرض نویسنده در کار باشد و از همین روست که آن‌ها تنیده در پیکره و بافت داستانند نه وصله‌ای اضافی و ناجور بر آن.

این مکان‌ها را در چند بخش می‌توان دسته‌بندی کرد که از این قرارند: الف- پدیده‌های طبیعی منطقه مانند کوه‌ها و رودخانه‌ها ب- محله‌ها و بناهای قدیمی شهر کرمانشاه ج- روستاها و شهرهای اطراف کرمانشاه و کردستان.

مادیان کوه، قلالان، دالاخانی، پراو، ماین بریا، کرکسار و بیستون، گاماسیاب، گاورود و قره سو، صحنه، درود، کنگاور، کلیایی، دینور، سنندج، سنقر، طاق بستان و بسیاری دیگر، از جمله اینها هستند.

ساعتی بعد مردمی که دور و بر مادیان کوه می‌پلکیدند نصرت را دیدند که تفتنگش را روی شانه آویزان کرده، سوار بر اسبش ردّ جاده‌ای را گرفته بود که به سوی تپه ماهورهای کوه دالاخانی می‌رفت. (یاقوتی، 2535، الف : 155)

کرکسار با سفیدی یکدست از آن سوی جاده کشیده می‌شد و بالا می‌رفت. (درویشیان، 1386: 37)

فوری به راه افتادیم رو به چم چمال، همین که به دروازه رسیدیم یک نفر آدم گمرک، لباس کهنه و لحاف را یک قران گمرک می‌خواست، پدرم داد. در سر پل قراسو جلو ما را گرفتند مطالبه‌ی راهداری نمودند. یک قران هم آنجا دادیم. در سیاه بید دو نفر جلو ما را گرفتند سلامت‌رو بدهید ما قراسوران هستیم. یک قران گرفتند و شب در حاجی آباد ماندیم ... از بیستون عبور نموده در سر پل آنجا هم یک قران سلامت‌رو از ما گرفتند. (خداداده کرد دینوری، 1305: 28)

علاوه بر روستاها و شهرها، نام محلات قدیمی کرمانشاه هم فراوان در داستان‌های نویسندگان کرمانشاهی بازتاب یافته است؛ مانند بازار در طویله، سر پل اجلالیه، بیمارستان

شیر و خورشید، مدرسه‌ی رازی، حمام‌های سرتیپ، قره باغی، سینور، حاج شهبازخان، تیمچه و فیروزه، محله‌های چغاسرخ، سرچشمه، وکیل آقا، چنانی، سینه گل زرد و رفعتیه. به هر حمامی سر می‌زدیم بسته بود، می‌رفتیم و می‌رفتیم، از کوچه‌ها و پس کوچه‌ها، بابام همچنان جلو افتاده بود و می‌دوید. آن قدر می‌رفتیم تا یواش یواش صبح نزدیک بشود و حمام‌ها شروع به کار بکنند. حمام‌های لب آشورا را پشت سر گذاشته بودیم و بعد حمام‌های قره باغی، سرتیپ، سینور، حاج شهبازخان و عاقبت حمام تیمچه. (درویشیان، 1385، الف: 97)

4- زبان و گویش محلی

این بخش شامل واژگان و اصطلاحات محلی، لهجه‌ی محلی و بیت‌ها و ترانه‌های عامیانه‌ی محلی است و در داستان‌های اقلیمی کرمانشاه، فراوان به کار رفته است.

الف - واژه‌های محلی

کزه کردن: مویه و زاری کردن
روله روله کردن: فرزند فرزند کردن در سوگ عزیزان
ننه زانو‌ها را بغل می‌کرد، خودش را به چپ و راست تکان می‌داد و می‌موید و می‌گفت:
«کزه کن پای دیوارها به خودم، بدبخت به خودم، روله روله براتان بکنم الاهی.»
(درویشیان، 1385، الف: 10)

هوله: خرمن کوبیدن

شان: باد دادن خرمن و جدا کردن گندم از کاه
کمی بعد از آن وقتی که درو و هوله و شان هم به پایان رسید و خرمن‌ها همه آماده شد
... (افغانی، 1368: 38)

واژه‌هایی همچون؛ باوه (پدر)، تی جه (آبکش چوبی)، بژی (نوعی کلوچه)، گرمچه (مشت)، لک (غده)، تلش (پاره، ترک خورده)، باوان (خویشاوند پدری زن یا شوهر) آزاله (تپاله و پشکل حیوانات) و ... تنها بخشی از اصطلاحات محلی‌اند که در داستان‌های درویشیان و یاقوتی بازتاب یافته‌اند، البته بسامد این گونه کلمات به حدی نیست که فهم داستان‌ها را به تعویق بیندازد و سبب ملال خواننده شود.

ب - لهجه و ساختار بومی زبان

مراد از لهجه و ساختار بومی زبان آن است که گاهی علاوه بر تک واژه‌های محلی، یک عبارت و ترکیب زبانی در داستانی به کار می‌رود که خاص همان زبان است و این موضوع در بسیاری موارد به طور ناخودآگاه، در گفتگوها بروز می‌یابد. به کار بردن «چه» به جای «چی» و استفاده از الفاظ رایج در میان کردها همچون «عزیزاکم»، «هازارم»، «باوه ام» و ... در گفتگوهای اشخاص داستان، بازتابی از همین موضوع است و فراوان در داستان‌ها دیده می‌شود:

جیغ کشیدم «ننه جان چه شده؟! آخه چه شده ای ننه‌ی بدبختمان؟!» برگشت. مهربان و خوب و دردمند بود. با صورتی خیس از اشک و عرق. با لب‌های خشک و بی‌رنگ و گرسنه نالید: «ای عزیزاکم، می‌خواستین چه بشه؟ سه تومن خرجی امروزمان را گم کردم. آری عزیزاکم.» (درویشیان، 1385، الف: 71)

نصرت در حالی که پیشانی و سر و صورتش را می‌بوسید نالید «چراغ ... چراغ ... نمیری‌ها! نمیری چراغ ... دنیای شیرینی می‌ارزی ... تنهامان نذار» (یاقوتی، 2535، الف: 154)

ج - بیت‌ها و ترانه‌های محلی

ترانه‌های عامیانه‌ی محلی در داستان‌های منصور یاقوتی بیش از دیگر نویسندگان کرمانشاهی به چشم می‌خورد و یاقوتی تعلق خاطر بیشتری به این موضوع دارد و شاید هم آن نشأت گرفته از فضای روستایی و صحرایی در داستان‌های اوست که از این نظر نسبت به درویشیان و افغانی که داستان‌هایشان غالباً در شهر کرمانشاه می‌گذرند برجسته‌تر است. گاهی اگر دختر کوچک «طلا» با آن چشم‌های سیاه و بینی کوتاه و مژه‌های بلند به گریه می‌افتاد ننویش را تکان می‌داد و برایش لالایی کردی زمزمه می‌کرد:

هرکه روله وادِر چما جفتِ گا دِر

ایه کل ریوا سه روله‌ی من اونه خاصه (یاقوتی، 2536، د: 27)

(هرکس اینجور بچه‌ای دارد، انگار یک جفت گاو دارد،

مثل گل ریواس است، بچه‌ی من آنقدر ناز است)

هتاو هیچ وقت مادرش را از یاد نبرد ... یادش می‌آمد که همیشه مادرش آن گوشه توی تاریکی کز می‌کرد و کلاش می‌چید، صدای نازکش هنوز در خاطرش بود که می‌خواند:

هی داد هی بیداد کس دیار نیه

کس و درد کس خوردار نیه

بنویسین و بان طاقی و طاق و سان

تا کی بکشیم جور ناکسان (درویشیان، 2536: 41)

(ای داد ای بیداد کسی پیدا نیست / کسی از درد کسی آگاه نیست

بنویسید روی طاق طاق بستان / تا کی بکشیم جور ناکسان)

در داستان‌های درویشیان کمتر با این گونه ترانه‌ها روبرویم و گاهی هم وی ترجمه‌ی فارسی بیت‌های محلی را می‌آورد؛ چنانکه در داستان «همراه آهنگ‌های بابام» (ص 20) دو ترانه‌ی عامیانه را به فارسی نقل می‌کند. در دو رمان مورد بحث افغانی هم ترانه‌های محلی بسیار کم است. (ر.ک: افغانی، 1372: ص 583 و 584، افغانی، 1368: 13)

5- باورها و آداب و رسوم محلی

در داستان‌های اقلیمی کرمانشاه، بازتاب باورهای خرافی و پناه بردن بومیان به تعویذ و طلسم برای درمان بیماری‌ها و رفع مشکلات، بسیار گسترده و متعدد است و گویا چنین رویکرد و تفکری با میزان عقب ماندگی و بدوی بودن جامعه، رابطه‌ای تنگاتنگ و ناگسستنی دارد.

- اعتقاد به تقدس مظاهر طبیعت

زنش به او گفته بود که درختای اونجا [دره‌ی چشمه پری] مقدس، مردم زیر اون درختا نذر و نیاز می‌کنن، از جای دیگه چوب ببر. سردار گفته بود: درخت درخته، احتیاج آدم را به هر کاری وامیداره، از کجا چوب ببرم. (یاقوتی، 2535، ب: 67)

مقدس پنداشتن مظاهر طبیعت هم یادگاری از عقاید جوامع بدوی و مردمان ابتدایی است که برای در امان ماندن از حوادث به آن‌ها متوسل می‌شدند. گاه چنین اعتقادی به سبب عجیب و شگفت بودن چیزی مثلاً یک سنگ به خاطر شکل و رنگ خارق العاده‌اش، به وجود می‌آمد و این مربوط به زمانی است که بشر ابتدایی هنوز امر مقدس را در آسمان و عالم بالا نمی‌جست. گاهی هم قرین شدن وقایعی تصادفی، با این گونه باورها سبب قوی تر و استوارتر شدن یک اعتقاد می‌شد؛ مثلاً در نمونه‌ی نقل شده، هنگام قطع درخت، تراشه‌ی چوب به چشم سردار می‌خورد و سبب نابینایی او می‌شود و مردم آن را به تقدس و نیروی مرموز درخت نسبت می‌دهند.

انداختن تگه‌ای از لباس کودک در دهانه‌ی آسیاب برای جلوگیری از گریه کردن او (افغانی، 1368: 433) مالیدن ناخن‌ها به هم برای بالا گرفتن نزاع (افغانی، 1372: 479) هوو آمدن بر سر زن به سبب بافتن گیسویش در حمام (همان، 282) مردن مارگزیده به سبب گذشتن موش از روی او (یاقوتی، 2536، ه: 58) تعویذ و آب تربت برای درمان بیماری (درویشیان، 1385، الف: 87) نیز برخی از این گونه باورها هستند.

- رسم سوگواری

مادر بزرگ آن قدر با ناخن صورت خودش را خراشیده بود که خون افتاده بود. همه‌ی زن‌های ده این طور بودند. این رسم بود. دو طرف جنازه می‌ایستادند و با آهنگ پرغم وی وی، وی وی، صورتشان را می‌خراشیدند تا خون می‌افتاد و بی‌هوش می‌شدند. (درویشیان، 2536: 40)

ده خودمان و چند دهکده‌ی دیگر (را) دعوت نموده خیرات پدر را داده بعد که فاتحه ورگزار شد کدخدای ده یک روز با چند نفر به خانه‌ی ما آمد دلاک آورد سر ما را تراشید، یخه‌ی ما را دوخته فاتحه گفته و تسلیت به ما دادند. کدخدا گفت خدا خودت را نکشد کار دنیا همین است. (خداداده کرد دینوری، 1305: 85)

همچنین بازی‌هایی همچون قمچان (یاقوتی، 2536، د: ص 30) و ریخه مه میشت⁽⁶⁾ (درویشیان، 1385، الف: ص 13) رقص‌های کردی و چگونگی اظهار علاقه‌ی دختران جوان به فرد دلخواهشان در هنگام رقص (افغانی، 1368: ص 38 و 39) رسم عید دیدنی و رفتن روستاییان به دیدن خان و بردن تحفه برای او (خداداده کرد دینوری، 1305: ص 14 و 15) همگی از جمله آداب و رسوم بازتابیده در داستان‌های اقلیمی غرب و نشان دهنده‌ی گستردگی این موضوع در این داستان‌هاست.

6- شکل معماری

آن گونه که از اشاره‌های گاهگاهی نویسندگان بر می‌آید، شکل عمومی خانه‌های روستایی منطقه‌ی غرب، اتاقی است کاهگلی که در سقف آن روزنه‌ای برای نور و هوا و در وسط آن تنوری قرار دارد که در زمستان‌ها برای گرم کردن خانه استفاده می‌شود. در گوشه‌ی دیگر آن، کندویی گلین هست که جای ذخیره‌ی آرد و گندم است. همچنین

چسبیده به اتاق نشیمن و در اطراف آن، اتاق‌هایی برای نگهداری دام‌ها و علوفه و ... ساخته شده که دلیل این کار، در امان بودن از دزد است. پیرزن چراغ لامپا را روشن کرد. «چراغ» گیوه‌هایش را از پا کند و وارد اتاق که شد بلند سلام کرد. اتاق نسبتاً بزرگ بود و گوشه‌ی سمت راستش کندوی آردی دیده می‌شد و وسط اتاق با چند تا گلیم و نمد فرش بود. (یاقوتی، 2535، الف: 75)

خانه‌ی مسکونی ما در آن قریه مشتمل بود بر یک نشیمن دائمی تابستانی و زمستانی و در ته آن یک طویله برای دو رأس گاو و یک رأس الاغ و هشت رأس بز ... و در جنب دیگر نشیمن، خانه‌ی محقر دیگر جای سوخت از قبیل فضله‌ی حیوان‌ها و حشب بیابان بود. و جنب دیگر، کاهدان جای علوفه‌ی زمستان حیوان‌ها بود و یک حیات کثیرالاضلاع نیز در جلو این سکنه‌ی ما بود ... در وسط خانه‌ی نشیمن یک دانه تنور از کار مادرم در زمین نصب نموده با آن لاس گاو و حشب او را سوزانده نان برای ما می‌پخت. در زمستان کرسی روی آن گذاشته پلاسی از صنعت والده از پته و لته ساخته بود در سرکری انداخته یک پایه‌ی کرسی به نمد کهنه و پایه‌ی دیگر با جوالی و یک پایه‌ی دیگر با گلیمی مفروش می‌شد. (خداداده کرد دینوری، 1305: 4 و 5)

شکل کلی روستا نیز با خانه‌های کاهگلی و کوچه‌های تنگ و تودرتو و چشمه‌ای در کنار آن و گاه امامزاده‌ای و بقعه‌ای که محل رجوع و برآورنده‌ی حاجات اهالی است مشخص می‌شود:

روستای تلخستان در دامنه‌ی تپه‌ای سنگی که با شیب ملایمی پایین می‌رفت، کج و کول و خاک بر سر، افتاده بود. خانه‌ها کیپ هم بودند و سقف و دیوارها شکم داده بودند. کوچه‌ها تنگ و بد ترکیب بود و با پستی و بلندی و از کثافت لبریز. پایین آبادی جویبار کم عمقی جریان داشت و در جنوب با رودخانه یکی می‌شد. کنار رودخانه بیدها صف کشیده بودند ... پای کوه بهلول که سه چهار کیلومتر با ده فاصله داشت «ماهی درّه» بود. چند تا چشمه در گوشه و کنارش می‌جوشید و یک شاخه از آبش به طرف زمین‌های پایین آبادی می‌رفت ... امامزاده - پرچین کوتاهی از سنگ با دو سه تا چوب در وسطش که باد دخیل‌هایش را غارت کرده بود- فراز تپه‌ای پناهگاه پرنده‌ها و مارمولک‌ها و سرگین گردان‌ها شده بود. (یاقوتی، 2536، د: 5 و 6)

7- مشاغل و حرفه‌ها

چنانکه از داستان‌ها بر می‌آید کار مردان روستایی غرب کشور، غالباً کشاورزی، درو کردن و باغداری و... است و به طور کلی با زمین و صحرا سر و کار دارند. در این میان، زنان بیشتر به کارهای خانه و رسیدگی به دام‌ها و شیر دوشی و ... مشغولند تا کار در مزرعه، آن گونه که مثلاً در داستان‌های شمالی، زنان را همیشه در شالیزارها می‌بینیم. اما علاوه بر کارهای عمومی زنان کرد روستایی در خانه، قالی بافی و کلاش (گیوه) چینی از عمده‌ترین کارهای زنان است.

- گیوه بافی

گیوه‌بافی یا به اصطلاح، کلاش چینی، آن گونه که از داستان‌ها فهمیده می‌شود گویا بیشتر مخصوص زنان است چرا که در هیچ یک از این داستان‌ها، حتی یک بار هم مردان را در حال گیوه بافتن نمی‌بینیم بلکه این زنان روستایی و فقیر شهری‌اند که برای کمک خرج خانواده چنین کاری می‌کنند.

ننه رفته بود بازار کلوجه پزها تا کلاش‌هایی را که چیده بود به صاحبکارش بدهد و با مزدش از وسط راه کله پاچه بخرد. اگر دکان صاحبکار ننه بسته می‌بود خیلی غمگین می‌شد. تا خانه گریه می‌کرد. (درویشیان، 1385، الف: 18)

عمه گل اندام که پیش مادر نشسته بود و گیوه می‌چید گفت ... (یاقوتی، 2536، ج: 32)

زن کردی کنار دیوار نشسته و گیوه می‌چید. (همان، 65)

8- مسایل و موضوعات دهقانی

نظام ارباب و رعیتی مرسوم در روستاها، شیوه‌ی اداره‌ی روستا به شکل کدخدایی، چگونگی و میزان سهم بری ارباب از محصولات کشاورزی و ظلم و ستم او نسبت به رعیت، از جمله مسایلی است که در داستان‌های اقلیمی و روستایی غرب بازتابیده و تصویری روشن از وضع زندگی روستاییان را ارائه می‌کند.

در کشاورزی سنتی ایران، تقسیم محصول به نسبت میزان مشارکت در تأمین عناصر پنج گانه‌ی تولید سنتی یعنی زمین، آب، بذر، گاو و نیروی کار انسانی بود. زمین و آب همیشه از آن مالک بود و گاه پیش می‌آمد که دهقان روستایی به سبب فقر، تنها قادر به تأمین نیروی کار حیوانی (گاو) و انسانی و یا فقط نیروی کار انسانی می‌شد. بنابراین، نسبت

سهم بری مالک بین ۴ تا ۵ متغیر بود. نتیجه‌ی تأسفبار، آن است که دهقان روستایی پس از دادن سهم مالک و بدهی‌های سال گذشته‌اش - که در وسط زمستان مجبور شده از ارباب گندم قرض کند - آنچه برایش می‌ماند به اندازه‌ای است که باز هم در زمستان او را محتاج مالک می‌کند!

ناوخاص گفت: هر چقدر که دلت می‌خواد این جا بمان، ولی نگو که قایم بشم. با خیال راحت می‌توانی هر جا که می‌خواهی بری، دیگه کسی جرأت نداره دس روت بلن کنه. فرخ خان از ترس اینکه مبادا مردم علیه‌ش بشورن گفته که امسال سرخرمن، «مرغانه» نمی‌گیرم و به جای ۲ محصول، ۱ آن را برمی‌دارم. (یاقوتی، 2535، الف: 77)

محصول را درو کرده و به خرمن آورده کوبیدیم بعد از باد دادن و قلبیر نمودن مباشر آمد خرمن قسمت نماید. دو قسمت او برد و سه قسمت به ما داد. بعدها میرآبی و ضابطانه هم گرفت. بی‌کم و زیاد، اینجا هم [روستاهای کرمانشاه] مثل «کردستان» و «کلیایی» شد. (خداداده کرد دینوری، 1305: 46)

توصیف ارزشمند دیگری در رمان «روز سیاه کارگر» از چگونگی خرمن‌کوبی و برداشت خرمن در روستاهای اربابی اطراف کرمانشاه آمده است؛ بدین صورت که بعد از آنکه همه‌ی زمین‌ها درو می‌شوند، روستاییان همزمان، تحت نظارت مباشر، با گاو خرمن‌ها را می‌کوبند: سیاه‌چادری، تمام رعایا کرایه کردند برای مباشر زدند و فرش کردند و رعیت‌ها هر کدام در جلو خرمن خود سه چوب سر به همدیگر بسته دور او را با پوش شلتوک پوشانده لانه برای شبانه‌ی خود درست نمودند و فردا به هیأت اجتماع باید خرمن بکوبند. کدخدا غروبی مردم را پشت بام جمع نمود برای خرج چادر که متعلق به مباشر است گفتگو نموده که باید بر حسب قرعه هر شب و روزی یک نفر رعیت مخارج بدهد ... فردا هر صاحب خرمن چند گاو به گردن هم بسته و شلتوک زیر پای آنها انداخته مشغول کوبیدن شدند ... یک نفر آدم برای خدمت شبانه روز، یک بار هیزم، یک مرغ، ده دانه تخم مرغ، یک من نان، پنج سیر کره، پنج سیر قند، ده مثقال چایی، ماست، دوغ، هر چه لازم شود این نه رقم فوق نهار مباشر بود. شام مشتمل بود بر یک قطعه خروس و یک من برنج کوبیده و پنج سیر قند و ده سیر روغن و نیم سیر چایی و یک من نان و یک من جو برای اسب او با کاه و ماست و

دوغ لازمه ... مباشر تمام خرمن‌ها گردش کرده دستورات می‌داد که دهن گاوها ببندید و پاک بکوبید. (همان، 47 و 48)

علاوه بر این‌ها، گونه‌های دیگر ستم ارباب و کدخدا بر رعیت؛ نظیر تصاحب اموال، کوچاندن و بیرون کردن رعیت از ده، تجاوز به ناموس مردم و... در داستان‌های روستایی غرب بازتاب یافته است و چهره‌ی رنج کشیده و فقر زده‌ی روستاییان را هر چه ملموس‌تر نشان می‌دهد. در این میان، البته عصیان‌ها و اعتراض‌های برخی دهقانان علیه ارباب‌ها هم که در داستان‌های منصور یاقوتی نمود یافته در مقایسه با دیگر اقلیم‌ها- مثلاً داستان‌های شمالی- قابل توجه و تأمل است و آن هم از روحیه‌ی کوهستانی، خشن و ستیزه جوی مردمان این مناطق نشأت می‌گیرد.

9- فقر

چنانکه در بخش معرفی داستان‌ها هم گفتیم فقر، عمده‌ترین ویژگی داستان‌های اقلیمی کرمانشاه است و به جرأت می‌توان گفت بیش از نود درصد ماجراهای داستان‌ها، مستقیم و نامستقیم حول محور فقر و نداری خانواده‌ها و خشونت حاصل از آن می‌چرخد. بازتاب عریان و مستقیم فقر را در داستان‌های هیچ اقلیمی به اندازه‌ی اقلیم غرب، نمی‌بینیم. اکنون، به ارائه‌ی چند نمونه و رابطه‌ی مستقیم فقر با خشونت و سخت‌گیری آدم‌ها می‌پردازیم:

پدرم همیشه می‌گفت پول ندارم و خرجی را ناتمام می‌داد یا اصلاً نمی‌داد و همیشه بدهکار بود. بعضی از روزها هم کار به کتک کاری می‌کشید. بابا دیگر آن آدم همیشگی نبود. گیس ننه را می‌گرفت و دور کرسی می‌گرداند و ما از بند دل جیغ می‌کشیدیم. فریاد می‌زدیم. به بیرون می‌دویدیم تا همسایه‌ها صدایمان را بشنوند و به فریادمان برسند. (درویشیان، 1385، الف: 66 و 67)

آهسته می‌رفتیم و از خانه نان می‌دزدیدیم و می‌گذاشتیم لیفه‌ی شلوارمان تا ننه غافلگیرمان نکند. ننه اگر می‌دید با چنگول میان ران‌ها مان را کبود می‌کرد. می‌نالید و سرخود را به دیوار می‌زد. می‌نشست گوشه‌ی اتاق، زانو‌ها را بغل می‌کرد خودش را به چپ و راست تکان می‌داد و می‌موید و می‌گفت: «کزه کن پای دیوار به خودم، بدبخت به خودم، ... به گور

کسی که مرا شوهر داد، روله روله براتان بکنم الاهی» پستان‌هاش را می‌گرفت به سوی آسمان و فریاد می‌زد: «شیرم حلالتان نباشه تا روز قیامت.» (درویشیان، 1385، الف: 10 و 11)

در نمونه‌های بالا فقر و نداری، نه تنها کانون خانواده را به آشوب کشیده بلکه سبب فرومردن عواطف و احساسات مادری هم شده است! حال برای آنکه این موضوع، روشن‌تر شود، نمونه‌ی دیگری نقل می‌کنیم که نشان دهنده‌ی پیوند نزدیک و ناگسستنی فقر با خشونت و نا امنی محیط خانه است چرا که عکس آن، زمانی رخ می‌دهد که غم نان در میان نیست:

راستی بابا هم بعضی شب‌ها می‌خندید، هر شب که پول داشت، آن شب بابام می‌خندید، یک دانه ترب می‌خرید و با خودش می‌آورد، از در که داخل می‌شد پاورچین پاورچین می‌آمد و دستمال مچاله شده‌اش را باز می‌کرد و ناگهان می‌خندید و می‌گفت: بچه‌ها خربزه‌ی زمستان براتان آوردم، خربزه‌ی زمستان! هاها! شب‌هایی که بابا خوشحال بود ننه هم تخمه‌هایی را که تابستان جمع می‌کرد بو می‌داد، می‌نشستیم به شکستن و بابام قصه می‌گفت و نصیحت می‌کرد و نماز یادمان می‌داد، صورت ننه گل می‌انداخت و لبش را تر می‌کرد، مهربان و خوب می‌شد، خوشگل می‌شد. (همان، 68)

این موضوع، چیزی است که به داستان‌های اقلیمی این منطقه، چهره‌ای خاص و متفاوت‌تر از سایر اقلیم‌ها داده است به طوری که در داستان‌های اقلیمی هیچ منطقه‌ای، تا این حد، چهره‌ی هول‌آور فقر را نمی‌بینیم که بر همه چیز سایه افکنده و سبب بسیاری از انحراف‌ها و خشونت‌ها شده باشد.

بازتاب گسترده‌ی فقر معیشتی و نبودِ نان و بیکاری و شرم‌زدگی مرد خانواده و در پی آن بروز تنگ خلقی‌ها و خشونت‌ها و اندوه‌زدگی‌ها در محیط خانه و قربانی شدن زنان و کودکان در این محیط پر حادثه و اضطراب، سازنده‌ی فضای اصلی و عمومی داستان‌های یاقوتی و درویشیان است که هیچگاه قابل مقایسه با داستان‌های - مثلاً - شمالی و یا حتی جنوبی نیست، دلیل آن را تا حدودی باید در شرایط اقلیمی و اقتصادی منطقه جستجو کرد. اگر آب و هوای بد، زمین‌های نامرغوب، تغییرات متعددِ جوّی، خشکسالی‌های پیاپی، محرومیت منطقه و شهرهای غربی کرد نشین از بسیاری از امکانات زیستی و رفاهی به سبب محاسبه‌های سیاسی و عقب نگه‌داشته شدن آن از سوی دولت‌های گذشته و فراهم

نبودن فرصت‌های شغلی گوناگون به دلایل پیش‌گفته و بسیاری از مسایل دیگر را در نظر بیاوریم، به فقر و بیچارگی مردمان این منطقه در مقایسه با سایر مناطق اقرار خواهیم کرد و در نتیجه، بازتاب خشن، برهنه و اندوه‌بار فقر در داستان‌های نویسندگان اقلیم غرب را در آن «مجال اندک بی‌رحم»، جز واقعیت و واقعگرایی نخواهیم انگاشت و بر آن‌ها خواهیم بخشود؛ چرا که به قول منتقدی به حقیقت، «ادبیات این اقلیم، حدیث نفس یک قوم است که می‌خواهد رنج تاریخی خود را با فریاد رسا و از منطقه‌ای دورافتاده و فراموش شده به گوش همه‌ی مردم ایران برساند.» (شیری، 1383: 65)

نتیجه:

داستان‌نویسی اقلیمی غرب، پیشینه‌ای تقریباً به قدمت داستان‌نویسی معاصر ایران دارد چرا که رمان «روز سیاه کارگر» (1305) نوشته‌ی احمد خداداده‌ی کُرد دینوری، نخستین رمان اقلیمی روستایی در داستان‌نویسی معاصر ایران است که به این منطقه تعلّق دارد و نویسنده‌اش هم از همین اقلیم برخاسته است. در حوزه‌ی داستان‌نویسی اقلیمی غرب، به جز خداداده‌ی کُرد دینوری - که در این شیوه پیشگام همه است - علی اشرف درویشیان، منصور یاقوتی و علی محمد افغانی قابل ذکرند. حضور زنده و چشمگیر استان کرمانشاه در داستان‌های اقلیمی این منطقه و رخ دادن بیشتر ماجراهای داستانی در شهر کرمانشاه و روستاهای اطراف آن و نیز تعلّق جغرافیایی سه نویسنده - درویشیان، یاقوتی و افغانی - به شهر کرمانشاه به ما اجازه می‌دهد تا نام داستان‌نویسی اقلیمی کرمانشاه را به آن بدهیم. علاوه بر بازتاب بسیاری از ویژگی‌ها و عناصر اقلیمی همچون توصیف طبیعت، مکان‌های بومی، زبان و گویش محلی، باورها و آداب و رسوم بومی، مسایل دهقانی و ... در داستان‌های اقلیمی این منطقه، مهم‌ترین مشخصه‌ی آن، نمود عریان، خشن و خشم آلود فقر، نگرش رئالیستی، حزبی و آرمان خواهانه‌ی نویسندگان به مسایل جامعه و برانگیختن خشم و احساسات توده‌ها نسبت به فاصله‌های طبقاتی از راه توصیف و تصویر واقع گرایانه‌ی مصایب و مشکلات مردم است.

پی نوشت :

- 1- احمدعلی زاده‌ی کردستان بود و بیشتر عمرش را در روستا گذراند. تحصیلات قدیمه داشت و در رمان روز سیاه کارگر (1305) ضمن ترسیم اوضاع اجتماعی و سیاسی سال‌های پس از انقلاب مشروطه، به زندگی دشوار دهقانان و زنان می‌پردازد. این رمان در دهه‌ی 1950 به زبان روسی ترجمه شده است. (میر عابدینی، 1386: 111)
- او ظاهراً در شعر هم دستی داشته است؛ چنانکه در پایان رمان روز سیاه کارگر، دو شعر از خود آورده است که هر دو مضمون اجتماعی دارند و در حمایت از طبقه‌ی رنجبرانند و نشان دهنده‌ی دغدغه‌ی اجتماعی وی. همچنین در همان جا از کتابی درباره‌ی قوم کرد صحبت می‌کند که در حال نوشتن آن است؛ چنانکه می‌نویسد: «رجاء واثق آنکه خداوند تعالی آسایشی عنایت فرماید کتاب جدید (باستان ید در نژاد کرد) به انجام رسد با قواعد و دلایل محکمه خدمتی پس از قرون مدیده به نژاد این ملت بخت شوریده نموده باشم.» (روز سیاه کارگر، ص 151) خداداده رمان دیگری هم دارد به نام روز سیاه رعیت (1306) و در کتاب صد سال داستان نویسی ایران یک بار (ص 61) تنها به نام و سال نشر آن اشاره و از جمله رمان‌های اجتماعی دانسته شده است. همچنین میرعابدینی یک بار دیگر در کتاب فرهنگ داستان نویسان ایران (ص 111) از ترجمه شدن آن به زبان روسی خبر می‌دهد. متأسفانه نگارنده - پس از جستجوی بسیار - بدان دست نیافت. از اینرو بر من معلوم نشد که آیا این رمان در منطقه‌ی خاصی می‌گذرد و اقلیمی است یا نه اما چنانکه از نام آن برمی‌آید همانند رمان نخستینش، درباره‌ی مصایب و مشکلات دهقانان است.
- 2- مراد از «اقلیم» در این مقاله، منطقه و ناحیه‌ای خاص با آب و هوا و طبیعت بومی ویژه‌ای است که مشخص و متمایز از دیگر اقلیم‌هاست و از این نظر، جمع بین دو معنای «اقلیم» یعنی ولایت، کشور، ناحیه و آب و هوا می‌باشد. درباره‌ی اقلیم و معانی مختلف آن نگاه کنید به :
- دهخدا، علی اکبر (1372)، لغت نامه، ج دوم، ذیل «اقلیم»
- مصاحب، غلامحسین (1381)، دایرة المعارف فارسی، ج اول، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص 184.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (1410)، معجم البلدان، ج اول، تحقیق: فرید عبدالعزیز الجندی، بیروت دارالکتب العالمیه، ص 385
- 3- برای آگاهی از چند و چون این رمان رجوع کنید به:

- صادقی شهپر، رضا (1389) « نخستین رمان اقلیمی در داستان نویسی معاصر ایران»، کتاب ماه ادبیات، مرداد ماه، شماره 40، ص 35-39.
- 4- مقاله‌های قهرمان شیری از این قرارند:
- پیش درآمدی بر مکتب‌های داستان نویسی در ادبیات معاصر ایران (1382) نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره‌ی 189.
- ویژگی‌های اقلیمی در داستان نویسی کرمانشاه (1383) کتاب ماه ادبیات و فلسفه، اردی بهشت ماه 83.
- آرمان‌ها و انگاره‌های اقلیمی در داستان نویسی جنوب (1384) کتاب ماه ادبیات و فلسفه، تیر ماه 84.
- پسامدرنیسم و مکتب داستان نویسی اصفهان (1384) نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره‌ی دوم، شماره‌ی 42 و 43.
- تاریخی نگری و اعتدال گرایی در مکتب داستان نویسی خراسان (1385) نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار 85.
- 5- نگارنده هریک از این حوزه‌های داستان نویسی اقلیمی را در مقالاتی جداگانه بررسی کرده است که از این قرارند:
- ویژگی‌های اقلیمی و روستایی در داستان نویسی خراسان (1389) مجله‌ی علمی- پژوهشی جستارهای ادبی دانشگاه فردوسی مشهد، ش 168، بهار، ص 81-108، با همکاری رحمان مشتاق مهر
- ویژگی‌های اقلیمی در داستان نویسی شمال ایران (1389)، مجله‌ی علمی- پژوهشی گوهر گویا، دانشگاه اصفهان، ش 16، زمستان، ص 29-56، با همکاری رحمان مشتاق مهر
- داستان نویسی اقلیمی آذربایجان، مجله‌ی علمی - پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشگاه تبریز، زیر چاپ
- 6- برای آگاهی از چگونگی این دو بازی محلی نگاه کنید به:
- درویشیان، علی اشرف (1375) افسانه‌ها و متل‌های کردی، تهران: چشمه و خنیا، چاپ سوم، ص 498 و 519.

کتاب نامه :

- آژند، یعقوب. 1369. «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب»، سوره، دوره‌ی دوم، شماره‌ی 12، ص 12-16.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد. 1379. مقدمه، ج 1، ترجمه‌ی محمدپروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- افغانی، علی محمد. 1368. شادکامان دره‌ی قره سو، تهران: نگاه و زرین، چاپ چهارم.
- 1372. شوهر آهو خانم، چاپ دهم، تهران: نگاه.
- حموی، یاقوت بن عبدالله. 1410 هـ. معجم البلدان، تحقیق: فرید عبدالعزیز الجندی، الجزء الثانی، بیروت: دارالکتب العالمیه، الطبعه الاولی.
- خداده کرد دینوری، احمد. 1305. روز سیاه کارگر، کرمانشاه: مطبعه‌ی شرکت سعادت.
- درویشیان، علی اشرف. 2536. از این ولایت، تهران: نوبهار، چاپ سوم.
- 1385. الف، آبشوران، تهران: چشمه.
- 1385. ب، فصل نان، تهران: چشمه.
- 1386. همراه آهنگ‌های بابام، تهران: چشمه چاپ دوم.
- 1375. افسانه‌ها و متل‌های کردی، تهران: چشمه و خنیا، چاپ سوم.
- 1380. «گفتگو با علی اشرف درویشیان»، در نامه‌ی کانون نویسندگان ایران، تهران: آگاه چاپ اول.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1380. آشنایی با نقد ادبی، تهران: سخن، چاپ ششم.
- سپانلو، محمد علی. 1358. «گزارشی از داستان نویسی یکساله‌ی انقلاب»، اندیشه‌ی آزاد، دوره‌ی جدید، سال اول، شماره‌ی یک، ص 9-7.
- 1376. «داستان نویسی معاصر؛ مکتب‌ها و نسل‌هایش»، آدینه، شماره‌ی 122/121، ص 62-64.
- شیری، قهرمان. 1387. مکتب‌های داستان نویسی در ایران، تهران: چشمه.
- 1382. «پیش درآمدی بر مکتب‌های داستان نویسی در ادبیات معاصر ایران»، نشریه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره‌ی 189، ص 147-190.
- 1383. «ویژگی‌های اقلیمی در داستان نویسی کرمانشاه»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، اردی بهشت ماه، ص 54-65.

- صادقی شهپر، رضا، 1389. « نخستین رمان اقلیمی در داستان نویسی معاصر ایران»، کتاب ماه ادبیات، مرداد ماه، شماره‌ی 40، ص 35-39.
- فخرالدین اسعد گرگانی، 1377. ویس و رامین، تصحیح محمد روشن، تهران: صدای معاصر.
- گری، مارتین، 1382. فرهنگ اصطلاحات ادبی، ترجمه‌ی منصوره شریف زاده، ویراستار: مهران کندری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- متنبی، احمد بن حسین، 1387. دیوان متنبی، ج دوم، ترجمه‌ی علیرضا منوچهریان، تهران: زوآر.
- محمّدی، سایر، 1380. هر اتاقی مرکز جهان است (گفتگوهای با اهل قلم)، تهران: نگاه چاپ دوم.
- میر صادقی، جمال و میر صادقی (ذوالقدر)، میمنت، 1377. واژه نامه‌ی هنر داستان نویسی، تهران: کتاب مهناز.
- میرعابدینی، حسن، 1383. صد سال داستان نویسی ایران، 2 ج، تهران: چشمه، چاپ سوم.
- 1386. فرهنگ داستان نویسان ایران از آغاز تا امروز، تهران: چشمه.
- یاقوتی، منصور، 1354. کودکی من، تهران: آوا، چاپ دوم.
- 1358. با بچه‌های ده خودمان، تهران: پیوند، چاپ پنجم.
- بی تا. زخم، بی جا: سپیده، چاپ سوم.
- 2535. الف، چراغی بر فراز مادیان کوه، تهران: شبگیر، چاپ دوم.
- ب، داستان‌های آهو درّه، تهران: شبگیر، چاپ دوم.
- 2536. الف، گل خاص، بی جا: آینده، چاپ چهارم.
- ب، مردان فردا، تهران: شبگیر.
- ج، پاجوش، بی جا: آینده.
- د، زیر آفتاب، تهران: شبگیر.
- ه، سال کورپه، تهران: شباهنگ.